

**Qatar-Saudi Relations Evolve Based On Amity/Enmity Patterns
Under the Persian Gulf Security Environment**

Mohammed Babae*

Assistant Professor of Political sciences, Kharazmi University, Iran, (Corresponding
Author) Mbabae48@gmail.com

Banafshe Rostami

M.A. in International Relations, Allameh Tabataba'i University, Iran
banafshe.rostami@gmail.com

Ali Jomhour

M.A. in International Relations, Science and Research Branch, IAU, Iran
alijomhour@gmail.com

Abstract

Objective: The main purpose of this paper is to study how the patterns of amity/enmity in the Middle East transform with an emphasis on Qatar-Saudi relations after the crisis between two countries. Since 2003, new conditions have been imposed on security relations in the Middle East that have increased security inter-dependencies. The consequence of these developments is to intensify competition and hostility in government relations, polarization change, security interconnections, mistrust and instability in the Middle East security complex in general and the Persian Gulf region in particular. Therefore, it is important to examine the types of patterns governing countries' relations in this security complex. The key question is how the Qatar-Saudi amity pattern in the Persian Gulf sub-region has evolved into a pattern of tension and incompatibility? Using theoretical tools available in regional security theory, this paper illustrates an up-to-date analysis of the dynamics of security in the Persian Gulf regional context .

Method: The method used in this study is descriptive-analytical and attempts to analyze the regional security complex designed by Buzan with emphasis on the patterns of amity / enmity between Saudi Arabia and Qatar.

Results: The findings show that the patterns of amity / enmity have gradually evolved between the countries of Middle East and Persian Gulf since 2003. And therefore Qatar-Saudi relations have intensified on regional superiority, Brotherhood and Salafist approach confrontation, Al Jazeera programs, and the nature of orientation toward Iran.

Conclusion: According to results as a whole, the Qatar-Saudi crisis reflects a shift in traditional regional patterns of power. Thus the lasting legacy of these developments is the distrust among the leaders of the Persian Gulf states and the possible polarization in the region.

Keyword: Persian Gulf, Qatar, Saudi Arabia, Regional Security, Amity / Enmity.

* Received on 2019/July /29

Accepted on 2020 /January /19

تحول روابط قطر و عربستان بر اساس الگوهای دوستی / دشمنی در زیر محیط امنیتی خلیج فارس

محمد بابایی*

استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه خوارزمی، (نویسنده مسئول) mohammadbabaei@khu.ac.ir

بنفشه رستمی

کارشناس ارشد روابط بین الملل دانشگاه علامه طباطبائی، banafshe.rostami@gmail.com

علی جمهور

کارشناس ارشد روابط بین الملل دانشگاه آزاد اسلامی - واحد علوم تحقیقات تهران، alijomhour@gmail.com

چکیده

هدف: هدف اصلی مقاله مطالعه چگونگی تحول الگوهای ارتباطی دوستی / دشمنی در منطقه غرب آسیا با تاکید بر مناسبات قطر-عربستان پس از بروز بحران در مناسبات دو کشور است. از سال ۲۰۰۳ شرایطی جدید بر روابط امنیتی غرب آسیا حاکم شد که وابستگی‌های متقابل امنیتی را افزایش داده است. پیامد این تحولات سطح بالایی از رقابت و دشمنی در روابط دولت‌ها، تغییر قطبیت‌ها، پیوندهای متقابل امنیتی، بی‌اعتمادی و بی‌ثباتی در مجموعه امنیتی غرب آسیا به طور کلی و زیرمحیط منطقه‌ای خلیج فارس به طور ویژه بوده است. پرسش اصلی این است که الگوی دوستی قطر - عربستان در زیرمجموعه منطقه ای خلیج فارس چگونه به الگوی تنش و ناسازگاری تحول یافته است؟ مقاله تلاش می‌کند با استفاده از ابزارهای مفهومی نظریه امنیت منطقه‌ای، تحلیلی روزآمد از پویایی امنیت در مناسبات قطر و عربستان و تاثیر آن بر زیرمحیط منطقه‌ای خلیج فارس ارائه کند. روش: در این پژوهش روش گردآوری داده‌ها اسنادی و رویکرد تجزیه و تحلیل آنها نیز توصیفی - تحلیلی در چارچوب نظریه مجموعه امنیتی است.

یافته‌ها: یافته‌های پژوهش نشان داد از ۲۰۰۳ به بعد تدریجاً الگوهای دوستی / دشمنی در میان کشورهای منطقه غرب آسیا و خلیج فارس دچار تحول شده است و بر همین مبنا مناسبات قطر و عربستان نیز حول محور برتری جویی منطقه‌ای، تقابل رویکرد اخوانی و سلفی، عملکرد شبکه تلویزیونی الجزیره، و نوع جهت‌گیری در قبال ایران تنش‌آمیز شده است.

نتیجه‌گیری: در یک نگاه کلی بحران ایجاد شده در روابط قطر و عربستان نشانگر تغییر در الگوهای سنتی منطقه ای قدرت است. میراث ماندگار این تحولات بی‌اعتمادی در بین رهبران کشورهای حاشیه خلیج فارس از یک سو و احتمال قطبی شدن منطقه از سوی دیگر است.

واژگان کلیدی: خلیج فارس، قطر، عربستان، امنیت منطقه‌ای، دوستی / دشمنی.

۱- مقدمه

جنوب غرب آسیا منطقه بدون سوپاپ اطمینانی است که از جنگ جهانی دوم به بحرانی‌ترین منطقه تبدیل شده است. از سال ۲۰۰۳ شرایط جدیدی بر روابط امنیتی منطقه حاکم شد که خروجی آن پیوندهای متقابل امنیتی، بی‌اعتمادی و بی‌ثباتی در منطقه است. اکنون منطقه در وضعیتی از چندقطبی شدن قدرت و نیز چندقطبی شدن ایدئولوژیکی بسر می‌برد. همزمان چندقطبی بودن ایدئولوژیکی به میزان زیادی با نگرانی و وحشت مربوط به امنیت رژیم‌ها نیز در ارتباط است. در چنین شرایطی منطق موازنه قدرت به مثابه رفتاری متعادل و متوازن در برابر تهدیدها، قادر نیست تبیینی جامع از صف‌بندی‌های منطقه ارائه کند. زیرا به نظر می‌رسد صرف نظر از تحول در موازنه قدرت منطقه‌ای، نوعی متفاوت از تحولات یعنی تغییر الگوهای دوستی/ دشمنی^۱ حاکم بر مجموعه امنیتی غرب آسیا و زیرسیستم امنیتی خلیج فارس را شاهدیم که لزوماً با منطق قدرت و موازنه قدرت مطابق نیست. به تعبیر بوزان^۲ و ویور^۳ مثلاً خصومت و شکاف مذهبی، موضوعی ریشه‌ای میان اعراب و غیراعراب منطقه است، اما اینک این خصومت از تقابل جبهه عربی و غیرعربی به درون مجموعه شورای همکاری خلیج (فارس)^۴ متشکل از اعراب، نفوذ کرده و روابط آنها را بیش از پیش شکننده‌تر ساخته است. این دگرذیسی نظم منطقه‌ای به‌ویژه به دنبال وقوع تحولات بیداری اسلامی، ماهیت روابط کشورهای منطقه خصوصاً روابط عربستان و قطر را تحت تأثیر قرار داده است. مجموعه امنیتی خلیج فارس دور تازه‌ای از تنش و تقابل دو کشور عربی را تجربه می‌کند که افزون بر تعمیق شکاف درون شورای همکاری خلیج (فارس)، صف‌بندی تازه‌ای را در منطقه منجر شده است. اهمیت موضوع از آن‌روست که شناخت منطق جدید تحولات و مناسبات منطقه، با ابزارها و رویکردهای سنتی، کارآمد به نظر نمی‌رسد. بکارگیری ابزارهای مفهومی جدید تبیینی واقع‌بینانه‌تر از شرایط کنونی و آینده منطقه ارائه می‌کند. از این‌رو مطالعه روابط منطقه‌ای، تجزیه و تحلیل رویدادها و پیش‌بینی احتمالی آینده مستلزم مجموعه‌ای خاص از روش‌ها و ابزارهای تحلیلی است که نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای^۵ از جمله آنهاست که دامنه تحلیل آن سطح جهانی تا سطح داخلی را دربر می‌گیرد. از این‌رو و با توجه به تمرکز مطالعه حاضر بر روابط دوحه و ریاض، تلاش مقاله آن است تا در چارچوب نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای و با تأکید بر متغیر همبستگی/ تخصام، تبیینی از چگونگی گرایش روابط قطر و عربستان به تنش و ناسازگاری ارائه کند.

1. Enmity /Amity Patterns
2. Buzan
3. Weaver
4. Gulf Cooperation Council
5. Regional security complex

۲- پیشینه پژوهش

با توجه به تداوم بحران قطر و عربستان، نوشته‌های علمی قابل توجه به زبان فارسی و یا ترجمه، کمتر در دسترس است. با این حال می‌توان به مواردی که با موضوع قرابت معنایی دارند و به فهم بهتر بحران کمک می‌کند اشاره نمود.

فرزاد پورسعید (۱۳۹۲) در مجموعه مقالاتی با عنوان «بیداری اسلامی در جهان عرب؛ مطالعات نظری و موردی» تلاش نمود در ایام نخست بحران، تبیینی جامع از آن ارائه نماید. مقالات مجموعه را کارشناسان این حوزه تدوین کرده‌اند، فلذا منبعی خوب برای فهم پیشینه مناسبات کشورهای عربی و نیز مواضع برخی از جمله عربستان، امارات و قطر در برابر این تحولات و اثرات آن است. برخی مقالات نیز به نقش رسانه‌های جدید، تحول پارادایم دولت در منطقه غرب آسیا، اثرات فراملی و بین‌المللی آن و نیز نقش جنبش‌های سیاسی اسلامگرا مانند اخوان المسلمین پرداخته‌اند. این کتاب به واسطه ارائه تبیین‌های نظری در کنار مطالعات موردی و مصداقی سودمند است. فرد هالیدی، بری بوزان و هینه بوش (۱۳۹۲) در کتاب «خاورمیانه نو، نظریه و عمل» با کاربست نظریه روابط بین‌الملل به تحلیل تحولات غرب آسیا پرداخته‌اند. نظم و تغییر در غرب آسیا، واکاوی ظهور غرب آسیا در نظام دولت مدرن و نیز چالش‌های پیش روی آینده منطقه، انقلاب‌های عربی، تحولات سیاسی در درون جهان عرب و تأثیر قیام‌های عربی بر اسلام‌گرایی، از موضوعاتی است که کتاب به آنها پرداخته است. اثر مارک گازیروسکی (۱۳۹۴) با عنوان «سیاست و حکومت در خاورمیانه و شمال آفریقا» از معدود منابع فارسی است که شناختی خوب از سیاست‌های داخلی و خارجی تک‌تک کشورهای غرب آسیا و شمال آفریقا در قالب گزارشی مفصل ارائه می‌کند. گازیروسکی بخش مفصلی از کتاب را به عربستان و فصلی دیگر را نیز به کویت، بحرین، قطر و امارات اختصاص داده است و با نگاهی دقیق به تبیین سیاست‌های داخلی و خارجی این کشورها با توجه به پویایی‌های داخلی و منطقه‌ای و فراملی می‌پردازد. این کتاب نیم‌نگاهی نیز به تحولات اخیر در کشورهای منطقه دارد. «خاورمیانه بعد از قیام‌های عربی» عنوان کتاب لوئیس فاوست (۱۳۹۷) و از منابع جدیدی است که به قیام کشورهای عربی پس از چند سال می‌پردازد. کتاب در قالب مجموعه مقالات تلاش کرده است کاربست نظریه‌های مختلف انتقادی و تطبیقی، نظریه‌های منطقه‌ای و قدرت‌های منطقه، شرق‌شناسی و نیز تأکید بر نقش بازیگران غیردولتی و فعالان عرصه سیاسی را بر تحولات غرب آسیا به صورت مصداقی تبیین کند و از این نظر کتابی آموزشی هم به نظر می‌رسد. نکته قابل توجه دیگر از نگاه نویسندگان قرار داشتن دیدگاه‌های فوق بر بستری از جامعه‌شناسی تاریخی غرب آسیاست و از این رو برای

فهم تحولات منطقه بسیار سودمند است. اما تازه‌ترین کتاب ترجمه‌شده به فارسی درباره انقلاب- های عربی «پاییز سیاسی انقلاب‌های عربی» نوشته ندی الشقیفی المارینی (۱۳۹۸) است که به مطالعه زمینه‌های تاریخی انقلاب‌های عربی، مطالبات کنشگران و وعده‌های داده‌شده، چالش‌های پیش‌رو و وضعیت کنونی این انقلاب‌ها می‌پردازد. مطالعه این کتاب نیز برای کسب اطلاعات جزئی از نگاه یک نویسنده بومی برای فهم تحولات و البته تاثیر آنها بر رویدادهای اخیر منطقه سودمند است.

اما در بین منابع انگلیسی می‌توان به مقاله شریف الشماوی (۲۰۱۴) با عنوان «سیاست‌های خارجی عربستان سعودی و قطر مقارن قیام اعراب (کشورهای مصر، لیبی و بحرین)» اشاره کرد که به سیاست‌های منطقه‌ای عربستان و قطر در قالب شورای همکاری خلیج (فارس) در مواجهه با تحولات گسترده منطقه می‌پردازد. از نگاه مقاله، عربستان که از مدت‌ها قبل به خاطر پیگیری سیاست حفظ وضع موجود با چالشی جدی در داخل و در منطقه مواجه شده بود ناگزیر از تغییر در سیاست‌های خود شد. قطر نیز به منظور تحول جایگاه خود از بازیگر دنباله‌روی سیاست‌های عربستان و با هدف کسب موقعیت بین‌المللی و جایگاهی نودر کشورهای انقلابی، به سیاست‌های نوینی روی آورد. اما الکسی خلبنیکیف (۲۰۱۵) در مقاله «تهدید نوین ایدئولوژیک برای شورای همکاری خلیج (فارس)، پیامدهای رقابت قطر و عربستان» رقابت این دو را از زمان شروع قیام اعراب به ویژه با محوریت‌اخوان‌المسلمین در قالب شورای همکاری خلیج (فارس) و سایر کشورهای عربی منطقه بررسی می‌کند. از نگاه عربستان حمایت قطر از اخوان تهدیدی ایدئولوژیک است که نه فقط منافع این کشور به خطر انداخته که برای سایر کشورهای عربی عضو شورای همکاری نیز نگران‌کننده است. کریستین کاتز اولریشزن (۲۰۱۷) در مقاله «قطر چگونه بحران خلیج (فارس) را خنثی کرد» با اشاره به تحریم قطر از جانب عربستان، بحرین، مصر و امارات در سال ۲۰۱۷ و گسترش بحران در حوزه شورای همکاری، تصریح می‌کند قطر در برابر این بحران با تنوع بخشیدن به اقتصاد، گسترش مشارکت بین‌المللی و نیز کاهش آسیب‌پذیری در برابر شوک‌های خارجی توانست بخش زیادی از فشارها را تعدیل کند. مثلاً تا پیش از بحران که بیش از چهار پنجم واردات مواد غذایی قطر مستقیم از مرز زمینی عربستان و یا غیرمستقیم از امارات بود، پس از بحران این نسبت بسیار کاهش یافت. طارق چرقاوی (Tarek Cherkaoui, 2018) در مقاله «دیپلماسی عمومی قطر، پخش بین‌المللی شبکه الجزیره و بحران خلیج (فارس)» به مطالعه دیپلماسی عمومی قطر متعاقب تیرگی روابط با چهار کشور محاصره‌کننده با تکیه بر تصویرسازی تلویزیون الجزیره از بحران در بستری از ابتکارات سیاسی و اقتصادی می‌پردازد. یافته‌های مقاله حاکی است قطر با بهره‌گیری از شبکه ارتباطی گسترده غیر نظامی، یعنی فرهنگی و اجتماعی و گسترش نهادهای فرهنگی مثل موزه‌ها و بنیادها و افزایش خرید نظامی از آمریکا و برخی اروپایی‌ها، موفق شد به توازن در برابر این کشورها دست یابد. دیپلماسی عمومی

در قالب عملکرد تلویزیون الجزیره، تصویری مغایر آنچه محاصره‌کنندگان ارائه کرده بودند، از این کشور نمایش داد. نجاهه زیان (2018) در مقاله «بحران قطر؛ دلالت‌های منطقه‌ای و منفعت ملی آمریکا» تصریح می‌کند قطر در مقایسه با سایر کشورها در بحران برابر عربستان از ابزارهای دیپلماتیک و اقتصادی بیشتری برخوردار است که به آن مجالی برای رهایی از فشارها ارائه می‌کند. از نظر نویسنده با توجه به ادعاهای هژمونیک عربستان بهترین راه حل بحران، تلاش طرفین در چارچوب شورای همکاری است. نویسنده همچنین نتیجه می‌گیرد حل بحران بدون دخالت دادن ایران و عراق ممکن نیست. آبرتونگری (Alberto Negri, 2018) در گزارش «بحران منطقه‌ای خلیج (فارس)؛ رقابت قطر- عربستان، تنش در شورای همکاری خلیج (فارس)»، علت اصلی ناکامی عربستان در بحران قطر را درآمدهای سرشار و سرمایه‌گذاری‌های قطر در بیرون مرزها طی سال‌های اخیر ارزیابی می‌کند. این در حالی است که اقدامات عربستان در حمایت از تروریست‌های سوریه، یمن و عراق نیز ناکام مانده است. تلاش‌های ناکام برای منزوی ساختن قطر، همزمان هدیه‌ای برای ایران محسوب می‌شود، زیرا به رغم کاهش میزان تنش عربستان و قطر اما اختلاف باقی است و فرصتی جدید در اختیار ایران قرار داده است. انوش احتشامی (Anoush Ehteshami, 2018) و آریوبرزن محمدی^۱ نیز در گزارش «گفتن‌ها و کنش‌های عربستان و قطر در حوزه مدیترانه» با برشمردن راهبردی‌ترین شاخص‌های رقابت میان کشورهای عرب خلیج فارس، از جمله علل تنش قطر و عربستان را با توجه به مدیریت کلان طایفه‌ای، انتظار تبعیت برادران کوچک‌تر از پدران خردمند بیان می‌کنند. در عین حال از نظر نویسندگان، رقابت عربستان با دیگران به ویژه قطر، سبب تغییر اولویت اتحادیه اروپا در گسترش روابط با کشورهای منطقه از جمله عربستان شده است؛ به نحوی که با بروز تهدیدهای نو مانند مهاجران و خشونت‌های آن برای اروپا، مسئله فلسطین و اسرائیل به اولویت دوم تنزل یافته، اما فلسطین، یمن، سوریه و شمال آفریقا همچنان مسئله عربستان و رقابتش با قطر است. این وضع شرایط دشواری برای مناسبات کشورهای عربی با اتحادیه اروپا رقم زده است. ماتیاس سیلر^۲ و استیون رول^۳ (2018) نیز در مقاله «سه سناریو برای بحران قطر؛ تغییر رژیم، حل مسئله و جنگ سرد در خلیج (فارس)» محتمل‌ترین این سناریوها را سناریوی سوم می‌دانند که در صورت تحقق، حل و فصل بحران مستلزم میانجیگری است. از نظر آنها مهم‌ترین میانجی، آمریکا و بعد اتحادیه اروپاست. اما آمریکا به واسطه تعهدش به برخی کشورهای منطقه، در مقایسه با اروپا ظرفیت میانجیگری کمتری دارد. از این رو اتحادیه اروپا به ویژه فرانسه و آلمان با توجه به بی‌طرفی بیشتر در قبال کشورهای منطقه، قادرند از طریق دولت‌های بی‌طرف‌تر منطقه مانند کویت و عمان، نقش

1. Ariabarzan Mohammadi
2. Matthias sailer
3. Steven roll

میانجی را به خوبی ایفا کنند. جین کائین مونت (۲۰۱۹) در گزارشی از بحران قطر - عربستان، ضمن اشاره به رقابت‌های داخلی و درونی پادشاهی‌های عربی به‌ویژه اعضای شورای همکاری، علت اصلی بحران را حمایت قطر از برخی جنبش‌های اسلامگرای سیاسی به‌ویژه اخوان المسلمین بیان می‌کند. نویسنده البته تأکید می‌کند دستاوردهای اقتصادی، تجاری و سرمایه‌گذاری خارجی قطر در بروز چنین بحرانی بی‌تأثیر نیست. مقاله به نقش تلویزیون الجزیره هم توجه نشان می‌دهد و به شرط چهار کشور محاصره‌کننده قطر برای کاهش بودجه این تلویزیون نیز اشاره می‌کند. از نگاه این مقاله حل بحران، منوط به عزم کشورهای درگیر است. به لحاظ خارجی هم به نقش ایالات متحده به عنوان عامل بیرونی و همچنین ایران تأکید می‌کند. مقاله با اشاره به اینکه بحران هم اکنون مدیریت شده اما تمام نشده است، پایان آن را منوط به ایجاد اجماع منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای توصیف می‌کند. گزارش پروژه علوم سیاسی خاورمیانه (2019) با عنوان «بحران قطر» از تازه‌ترین گزارش‌های تحلیلی در این باره است. این مجموعه مقالات عمدتاً به ریشه‌یابی بحران، واکنش‌های منطقه‌ای، تأثیر بهار عربی بر بروز بحران قطر و در پایان نیز به مطالعه وضعیت اخوان المسلمین در کشورهای منطقه به عنوان بهانه شروع بحران در پی مخالفت عربستان با حمایت قطر از آن، پرداخته است.

مروری گذرا بر دیدگاه‌های طرح‌شده در پیشینه مطالعات، نشان می‌دهد این دیدگاه‌ها عمدتاً به مطالعه ریشه‌ها، علل و نیز راهکارها و چالش‌های بحران آن هم در منطبق قدرت پرداخته‌اند. از سویی مطالعه سناریوهای آینده نیز موضوع مطالعه بوده است. به عبارتی این مطالعات عموماً وجه پدیداری رویداد را مد نظر قرار داده‌اند و از پرداختن به وجوه معنایی، لایه‌ای و تفسیری بحران اجتناب کرده‌اند. به نظر می‌رسد مطالعه بحران از زاویه‌ای که مقاله حاضر در نظر دارد، به تکمیل مطالعات گذشته می‌انجامد. به این معنا که مقاله حاضر از زاویه‌ای نو یعنی لایه منطقه‌ای و فراملی و حسب تعاملات شکلی و معنایی بازیگران درگیر، و نیز برآیند این تعاملات در بستری از زیرسیستم امنیتی به تبیین این بحران می‌پردازد. دیدگاه الگوهای دوستی/ دشمنی از این نظر درک بهتری از تحولات منطقه ارائه می‌کند. از این نظر نگاه مقاله با نگاه مطالعات مرور شده متفاوت است.

۳- مبانی نظری

مبانی نظری مقاله برگرفته از نظریه مجموعه امنیتی و نیز امنیت منطقه‌ای بری بوزان و ویور است. این نظریه، ابعاد و ویژگی‌های آن در ادامه معرفی می‌شوند.

۳-۱. مجموعه امنیتی منطقه‌ای و الگوهای دوستی/ دشمنی در زیرسیستم خلیج فارس

نظریه مجموعه امنیتی بوزان و ال ویور نخستین بار در کتاب «مردم، دولت‌ها و هراس» (۱۹۹۱)

و با هدف ارائه چارچوبی برای درک انتقادی از مطالعات امنیتی طرح شد. از نگاه بوزان نظام بین‌الملل در اواخر جنگ سرد شاهد تغییراتی بود که ابعادی جدید از امنیت را مطرح کرد. براساس این تغییرات منشاء امنیت از دولت‌ها به جوامع و کنشگران فرادولتی و فرودولتی تحول یافت. براساس این نگاه تحلیل‌های سطوح کلان و خرد نیز، دیگر پاسخگوی تغییرات نیست. (قاسمی، ۱۳۹۰: ۶۵) بوزان و ویور همچنین در کتاب «مناطق و قدرت‌ها» (۲۰۰۳) استدلال می‌کنند هیچ‌یک از کشورها به تنهایی قادر به تأمین امنیت خود نیستند و نیز نمی‌توان در تحلیل امنیت فقط بر سطح ملی متکی بود. از طرفی سطح جهانی نیز برای فهم امنیت کشورها بسیار کلی است؛ از این رو سطح تحلیل منطقه‌ای را مناسب‌ترین سطح برای تحلیل‌های امنیتی معرفی می‌کنند. (سازمند و جوکار، ۱۳۹۵: ۱۵۴) از نگاه آنها از سال ۲۰۰۳ پویایی‌ها در غرب آسیا نتیجه تعامل سطوح منطقه‌ای و جهانی بوده است. با سقوط صدام و تغییر دولت‌ها، الگوهای ارتباطی مبتنی بر سازش و خصومت در غرب آسیا نیز تغییر کرد، به نحوی که قطبیت در منطقه را به دنبال داشته است. از دیدگاه این دو، مجموعه امنیتی منطقه‌ای، مجموعه‌ای از واحدهایی است که در آن فرآیندهای عمده امنیتی‌سازی یا غیرامنیتی‌سازی کردن چنان درهم تنیده‌اند که مشکلات امنیتی را نمی‌توان جدا از یکدیگر برطرف نمود. این تنیدگی به حدی است که بخش وسیعی از فرآیندهای امنیتی کردن و غیرامنیتی کردن را می‌توان در خوشه مجموعه‌های منطقه‌ای مشاهده کرد. در واقع این مجموعه‌ها از فرآیندهای غیرامنیتی‌سازی در سطح جهانی جدا هستند و نسبت به آنها پایدارترند. بنابراین زیرمجموعه امنیتی خلیج فارس در مجموعه امنیتی غرب آسیا می‌تواند دیده شود، که خود آن نیز به واسطه الگوهای دوستی و دشمنی شکل گرفته است و روابط دولت‌ها در درون آن نیز مبتنی بر همین الگوهاست. (Fahlander, 2011:1-6)

۳-۲. سطوح تحلیل در مجموعه امنیتی منطقه‌ای

در این دیدگاه مجموعه امنیتی منطقه‌ای، ماتریسی برای مطالعات امنیتی فراهم می‌کند. در این ماتریس چهار سطح تحلیل مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱- سطح داخلی: در این سطح آسیب‌پذیری دولت‌ها بررسی می‌شود؛ به عنوان مثال دولت‌ها در یک مجموعه امنیتی ممکن است دیگران را به عنوان تهدیدی ساختاری تعریف کنند، حتی اگر آنها نیات خصومت‌آمیز نداشته باشند. این فرآیندی از امنیت‌سازی است که تصمیم می‌گیرد چه چیزی به عنوان تهدید شناخته شود. در این سطح فرآیندها برای هر دولت و هر بازیگر غیردولتی که قابل اطلاق باشد منحصربه‌فرد است.

۲- سطح روابط بین دولت‌ها (درون منطقه‌ای): در این سطح روابط و تحرکات بین دولت‌ها خود موجب شکل‌گیری مجموعه امنیتی منطقه‌ای است.

۳- تعاملات منطقه با مناطق همسایه: در این سطح تعامل مناطق با هم تا اندازه‌ای محدود است، چون مجموعه‌ای که به واسطه تعاملات درونی توصیف می‌شود به مراتب مهم‌تر است، اما اگر

الگوهای وابستگی متقابل امنیتی در مجموعه امنیتی منطقه‌ای تغییر پیدا کند تعاملات مناطق نیز اهمیت می‌یابد.

۴- سطح جهانی: در این سطح تعامل و ارتباط قدرت‌های جهانی با مجموعه امنیتی مورد نظر است. در واقع قدرت‌های جهانی باید به ساختار امنیت منطقه‌ای و جهانی نگاه کنند. (Buzan and Waever, 2003: 51-53)

این چهار سطح با هم مجموعه امنیت منطقه‌ای را شکل می‌دهند که خود می‌تواند دارای چند زیرمجموعه باشد. هر یک از زیر مجموعه‌ها با مجموعه امنیتی بزرگ احاطه شده‌اند و به وسیله پویس‌های امنیتی مشترک با هم ارتباط دارند. ساختار اساسی مجموعه امنیتی منطقه‌ای، چهار متغیر دارد که تغییرات در سطوح منطقه‌ای را شناسایی و ارزیابی می‌کند:

- ۱- مرز، که مجموعه امنیتی را از همسایگانش جدا می‌سازد.
- ۲- ساختار آنارشیک یک مجموعه امنیتی، که دو یا چند واحد مستقل آن را تشکیل داده‌اند.
- ۳- قطبیت، که توزیع قدرت را در میان واحدهای خود پوشش می‌دهد.
- ۴- ساخت اجتماعی؛ شامل الگوهای دوستی و دشمنی واحدهای یک مجموعه امنیت منطقه‌ای (قاسمی، ۱۳۹۰: ۶۴-۶۵)

بوزان با توجه به نوع ساخت و ماهیت قطبیت در منطقه، در کنار این عوامل، از عاملی خارجی هم به عنوان «مکانیسم نفوذ» یا همان قدرت‌های جهانی نام می‌برد که گرچه ذاتی یک مجموعه امنیت منطقه‌ای نیست، اما پویس‌های درونی مجموعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد و تغییراتی در آن ایجاد کند. بنابراین، نفوذ زمانی اتفاق می‌افتد که قدرت‌های خارجی با قدرت‌های داخلی مجموعه امنیتی منطقه‌ای، بر اساس منطق توازن یک صف‌بندی امنیتی را (در قالب اتحاد و یا ائتلاف) تشکیل دهند. (سازمند و جوکار، ۱۳۹۵: ۱۵۴) در اینجا عامل پیونددهنده توازن قدرت جهانی به توازن قدرت در مجموعه امنیت منطقه‌ای، «مکانیسم نفوذ» است که می‌تواند تحرکات امنیتی منطقه را نیز بر اساس نوع قطبیت (یکپارچه، دوقطبی یا چندقطبی) تحت تأثیر قرار دهد و از حالت طبیعی خارج کند؛ امری که در مجموعه امنیتی غرب آسیا و زیرمجموعه خلیج فارس شاهد آن هستیم. (Fahlander, 2011: 7-8)

مطابق نظریه بوزان، متغیر مورد نظر در این پژوهش که اهمیت زیادی در شکل‌دهی به تعاملات یک مجموعه امنیتی دارد الگوهای دوستی/ دشمنی است که ابعادی سازه‌نگارانه به نظریه بوزان داده است و نوع الگوهای روابط حاکم بر کشورهای یک مجموعه امنیت منطقه‌ای را تعیین می‌کند. از این رو به نظر می‌رسد ماهیت روابط ریاض و دوحه و بحران به وجود آمده در مجموعه کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس را بتوان بر مبنای الگوهای دوستی/ دشمنی در زیر محیط امنیتی خلیج فارس بررسی کرد.

۳-۳. اهمیت ساختاری الگوهای همبستگی / تخاصم در مجموعه امنیتی منطقه‌ای

روابط مبتنی بر الگوهای همبستگی / تخاصم مهم‌ترین شاخص دگرگونی درونی است که در سطح مجموعه امنیتی منطقه‌ای پیش‌بینی شده است؛ این الگو به وضوح در روابط دولت‌ها و همچنین قطبیت منطقه تأثیرگذار خواهد بود. بوزان در تعریف مجموعه امنیت منطقه‌ای با تأکید بر الگوهای دوستی / دشمنی، آنها را حمایت و یا سوءظن و هراس در روابط بین دولت‌ها توصیف می‌کند. آنچه این دو قطب را از هم جدا می‌کند فاصله‌ای گسترده متشکل از بی‌تفاوتی است که در آن دوستی و دشمنی یا به قدری ضعیف است که به حساب نمی‌آید یا به گونه‌ای در هم آمیخته که گرایش آشکاری به هیچ طرف ندارد. شکل‌گیری و عملکرد یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای از یک سو بر الگوهای همبستگی / تخاصم بین واحدهای سیستم متکی است، و از سوی دارای وجوه سازه‌انگارانه‌ای است که نشان می‌دهد نظام‌های منطقه‌ای نه فقط بازتاب توزیع قدرت، که به اقدامات و نوع رفتار بازیگران هم وابسته است. از این رو عوامل متعددی مثل مجاورت جغرافیایی، وابستگی‌های فرهنگی و تاریخی مانند قرارگرفتن در حوزه تمدنی دارای فرهنگ مشترک و دشمنی‌های پایدار (کردها، اعراب، فارس‌ها و ترک‌ها) می‌تواند در همبستگی‌های منطقه‌ای جوامع و یا تخاصم میان آنها نقش مهمی داشته باشد. (Al-khalifa, 2012: 100)

الگوهای دوستی / دشمنی درون مجموعه امنیتی منطقه‌ای سبب شکل‌گیری طیفی از وابستگی‌های امنیتی بین خود و دیگران نیز می‌شوند. نیز توازن بین دوستی و دشمنی که تعیین‌کننده یک مجتمع امنیتی است ممکن است در طول زمان تغییر کند. از این رو توازن دوستی / دشمنی از ویژگی‌های اصلی مناسباتی است که به طور جدی در میان دولت‌های یک منطقه (مسائل جدی تنش‌زا در مورد مرزها، اختلاف نظر در روابط خارجی، درگیری‌های فرهنگی و مشکلات در ترتیبات توسعه) وجود دارد. در حقیقت الگوی همبستگی / تخاصم طیفی وسیع از روابط پیچیده را شامل می‌شود که ثابت نیستند. به زعم بوزان و ویور دوستی‌ها و نفرت‌های تاریخی همانند مسائل خاصی که منجر به درگیری یا همکاری می‌شوند در شکل‌گیری ترس‌ها، تهدیدها و روابط مبتنی بر دوستی / دشمنی، تأثیرگذار خواهند بود. (Al-kgalifa, 2012: 145) الگوهای دوستی / دشمنی همچنین طیف متنوعی از موضوعات معنایی و غیر معنایی مانند اختلافات مرزی، همسویی یا تقابل ایدئولوژیک، ارتباطات قومی و تاریخی را شامل می‌شود که نمی‌توان آنها را صرفاً براساس توزیع قدرت فهمید. لذا با توجه به زیرمحیط امنیتی خلیج فارس در مجموعه امنیتی غرب آسیا می‌توان الگوهای دوستی / دشمنی حاکم بر روابط کشورهای منطقه (در این مورد عربستان و قطر) را در دو شاخص مادی و معنوی تقسیم‌بندی نمود:

جدول ۱- شاخص‌های مادی و معنوی الگوی دوستی/ دشمنی حاکم بر روابط عربستان و قطر

عوامل مادی	<ul style="list-style-type: none">• اختلافات مرزی دو کشور در خورالعید، ادعاهای تاریخی سرزمینی، رقابت دو کشور برای برتری جویی منطقه‌ای
عوامل معنوی	<ul style="list-style-type: none">• حوزه تمدنی با فرهنگ و دین تاریخ مشترک (عربیسلم و اسلام) وجود اقلیت‌های قومی یا مذهبی، ایدئولوژی معارض (تقابل اسلام سنی - شیعی تقابل اسلام سلفی و اخوانی)، ارتباطات مثبت یا منفی تاریخی (اعراب، یهودیان، عرب و عجم و ...)

مطابق این چارچوب، منطقه راهبردی خلیج فارس محیطی امنیتی است که عوامل مختلفی در وابستگی متقابل امنیتی بین کشورها و بازیگران آن تأثیرگذار بوده است. رقابت پادشاهی‌های خلیج فارس امری جدید نیست. اما از جمله پیامدهای این بحران بی‌سابقه که عدم اعتماد و واگرایی را بین پادشاهی‌ها سبب شده، روی آوردن بازیگران به سیاست خارجی فعال از طریق پیوندهای تجاری و سرمایه‌گذاری است. دولت‌های حوزه خلیج فارس به جای آنکه شورای همکاری (جی. سی. سی) را نماد اتحاد اصلی منطقه‌ای در نظر بگیرند، هم‌اکنون پیوندهایی جدید را دنبال می‌کنند. توافق‌های منطقه‌ای جدید منعکس‌کننده ائتلاف‌های مبتنی بر مسئله به جای اتحادهای سخت خواهد بود و بیانگر پیچیدگی درگیری‌های کنونی است شکل‌گیری الگوهای دوستی/ دشمنی در روابط کشورهای این مجموعه امنیتی را سبب شده است. (Kinninmont, 2019: 2)

۴- روش تحقیق

با توجه به ماهیت موضوع، روش گردآوری داده‌های تحقیق، اسنادی است. برای این منظور با مراجعه به متون و گزارش‌های مرتبط فارسی و غیر فارسی، اطلاعات لازم گردآوری و متناسب با هدف تحقیق دسته‌بندی و گزارش شده است. همچنین برای تجزیه و تحلیل داده‌ها از رویکرد توصیفی - تحلیلی بهره گرفته شده است. در این رویکرد، بخشی از داده‌ها به منظور توصیف رویدادها، عیناً گزارش شده و بخشی دیگر نیز با تحلیل لایه‌های میانی، مقایسه و تطبیق داده‌ها و نیز استنباط منطقی از داده‌ها تکمیل شده‌اند. از این رو به نظر می‌رسد برای گزارش موضوع مقاله، روش اسنادی با رویکرد توصیفی - تحلیلی روش بسنده‌ای است.

۵- ویژگی‌های زیرمحیط امنیتی خلیج فارس

زیرمجموعه امنیتی خلیج فارس، متعاقب خروج بریتانیا در ۱۹۷۱ و تشکیل مثلث رقابتی ایران، عراق و عربستان و سایر کشورهای عربی شکل گرفت. شورای همکاری خلیج (فارس) - جی. سی. سی در ۱۹۸۱ شامل عربستان، قطر، کویت، امارات و عمان برای توازن در مقابل ایران و عراق تشکیل شد. در واقع تأسیس جی. سی. سی عمدتاً به دلیل ترس از ایران و عراق منحرف شده در میان جامعه عرب بود. شورا البته از زمان شکل‌گیری، درگیر نزاع‌های داخلی بوده است. از نزاع میان عربستان و یمن تا درگیری کنونی قطر و عربستان همه از شکنندگی بیش از پیش آن حکایت دارد. پیچیدگی جبهه پان‌عربی، تمایلات تکراری دشمنی در منطقه، اختلاف بین پادشاهی‌ها در مقابل رادیکال‌ها و نهایتاً درگیری‌های ایران و عراق عموماً به علت نزاع‌های مرزی، نمونه‌هایی از این دست است.

نزاع و درگیری در غرب آسیا و زیرمحیط امنیتی خلیج فارس را می‌توان در قالب عرب در برابر فارس، سنی در مقابل شیعه و امروزه نیز پدیده جدید افراطی‌گری و ظهور گروه‌های تروریستی در مقابل ملت‌ها فهم کرد. اکنون نیز درگیری بین کشورهای عربی و تقابل آنها بر سر عراق و سوریه قابل مشاهده است. درگیری با عراق در زمان صدام عموماً مربوط به مسائل اقتصادی، نفت و جاه‌طلبی هژمونیک و مبارزه برای برتری جویی (تهاجم ناکام عراق به کویت در سال ۱۹۹۱) در جهان عرب بود که هنوز هم چنین تمایلی میان رهبران عرب در جهان سنی در منطقه به ویژه میان رهبران کنونی عربستان و قطر مشاهده می‌شود. از این رو الگوی درگیری میان-عربی نشان می‌دهد قطبیت حاکم مذهبی و قومی همواره تبیین‌کننده مناسبی برای وضعیت منطقه نیست. (Fahlander, 2011: 10-11)

با توجه به زیرساخت‌های مجموعه غرب آسیا نشان می‌دهد بخش عمده نزاع در این منطقه بر پایه نزاع اسرائیل- فلسطین (شامل اسرائیل، فلسطین و دیگر بازیگران دولتی و غیردولتی) شکل گرفته است. مبارزه برای رهبری در میان اعراب نیز اغلب در قالب حمایت از فلسطین بیان شده است. از سویی برخی نگرانی‌های ملی در رابطه با کشورهای مغرب و کشورهای حوزه خلیج فارس نیز مربوط به پان‌عریسم است. از نگاه بوزان نزاع اسرائیل- فلسطین که نوعی وابستگی امنیتی براساس اسلام و اعراب را ایجاد می‌کند در محدوده‌ای است که مجموعه امنیتی منطقه‌ای در آن ساخته شده است. (Buzan, Waeaver 2003: 189)

در وجهی دیگر، محیط امنیتی خلیج فارس همواره براساس توازن قدرت بین ایران، عراق و سایر کشورهای عربی تعریف شده است. با سقوط صدام در سال ۲۰۰۳ و تضعیف عراق و ظهور گروه‌های تروریستی، قطبیت در منطقه نیز دچار تغییر شد. عراق صدام، بخشی از سیاست ایالات

متحده پس از حمله ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بود. افزون بر این، چنین سیاستی شامل اصلاح کشورهای در غرب آسیا بود که آمادگی پذیرش ایده‌های سیاسی و اقتصادی غرب را دارند. (Hazbun, 2010: 240) هرچند تلاش برای تغییر و تبدیل غرب آسیا شکست خورد، اما مغلوب ساختن عراق و سرنگونی طالبان از عواملی بود که اکنون منجر به ظهور ایران به عنوان بزرگترین قدرت منطقه‌ای شده است. نتیجه مداخله در عراق بر تحولات داخلی این کشور تأثیرگذار بوده است، روابط بالنسبه خوب ایران با دولت شیعه در عراق، روابط متعادل با قطر و حفظ روابط اقتصادی و تجاری با آن و همچنین مبارزه با داعش و موضع‌گیری در برابر مسئله اقلیم کردستان نیز اثرات مهمی بر سیاست خارجی آینده ایران در منطقه خواهد داشت. (Atarodi, 2009: 4,16-18) پیش از این، روابط امنیتی و تیره‌شده ایران و عراق هم نشان‌دهنده تغییر در قطبیت بود که به نوعی نشانه تغییر الگوهای دوستی/ دشمنی است. هر چند عراق نقش خود را به عنوان یکی از سه بازیگر قدرتمند در مثلث توازن قدرت خلیج فارس در جی. سی. سی و همچنین ساختار روابط با دیگر کشورها به رهبری عربستان از دست داد، اما با این حال ظاهراً به منظور کاهش امنیت‌سازی بعد از جنگ سوم خلیج فارس، بی‌آنکه عضو این شورا شده باشد در سال ۲۰۰۴ برای پذیرش بعضی دفا تر جی. سی. سی دعوت شده بود. (pinfari, 2009: 18) در مجموع به نظر می‌رسد شرایط به گونه‌ای است که با وجود اینکه عربستان و جی. سی. سی دومین قطب قدرت را در خلیج فارس تشکیل می‌دهند توازن به سمت ایران تغییر می‌کند. اما اختلافات درون - عربی در تسریع این روند نیز تأثیرگذار بوده است. به نحوی که سایر کشورهای منطقه در میان‌مدت خود را ملزم به انطباق با این محیط دو قطبی میان ایران و عربستان می‌بینند. در سطح داخلی، تحولاتی همچون قدرت‌یابی ایران در منطقه، جاه‌طلبی‌های جی. سی. سی و نقش آن در حمایت از طرفین نزاع در بحرین، یمن و سوریه (که درگیری‌های سنی و شیعه را افزایش داده است)، سبب توسعه بحران داخلی و در نتیجه واکنش بازیگران منطقه‌ای با هدف امنیت‌سازی و امنیت منطقه‌ای در آینده خواهد شد؛ به نحوی که محوری از کنشگران دولتی و غیردولتی را رودرروی یکدیگر قرار خواهد داد. اکنون نیز تغییر الگوی دوستی به الگوی دشمنی در جی. سی. سی و بروز تنش میان دوحه - ریاض و تهران - حرکت منطقه به سوی تقابل بازیگران منطقه‌ای، شرایط امنیتی و الگوهای مرتبط با آن را در منطقه تشدید کرده است. (Fahlander, 2011: 23)

۵-۱. اهمیت ساختاری الگوهای دوستی/ دشمنی در مجموعه امنیتی منطقه‌ای

تمایز در روابط دولت‌های منطقه‌ای بستگی به کیفیت روابط آنها دارد؛ زیرا این روابط به ساختار مناطق کمک می‌کند و آنها را به شکل یکپارچه حفظ می‌کند. در نگاه نظریه امنیتی بوزان شکل‌گیری و عملکرد یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای، به الگوهای همبستگی/ تخاصم بین واحدهای آن متکی است و چنین نگرشی به الگوی روابط، در بطن خود برخوردار از بنیادهایی سازنده‌گراست. یعنی سیستم‌های منطقه‌ای نه فقط بازتاب مکانیکی توزیع قدرتمند، که نوع و

ماهیت‌شان به اقدامات و تفسیر میان بازیگران نیز وابسته است. مجموعه امنیتی منطقه‌ای از سویی با مقاومت در برابر فشار و خصومت‌ها و درگیری‌های اعضا جریان دارد و از سویی با رفتار همان دولت‌ها برای تقویت همبستگی شکل گرفته است. افزون بر اینها مجاورت جغرافیایی و وابستگی‌های فرهنگی و تاریخی نیز در همبستگی‌های منطقه‌ای جوامع نقش مهمی دارد. بوزان با تصریح اینکه الگوهای خصومت و همبستگی از منطقه‌ای به منطقه دیگر متفاوت خواهند بود، تاکید می‌کند در کنار سیر حرکت کلی این الگوها، در این بین و در سطح منطقه‌ای متغیرهایی همچون تاریخ، فرهنگ، مذهب و سیاست و ویژگی‌های مادی مانند جغرافیا نیز در چگونگی شکل و ماهیت این الگوها تاثیرگذار است. (Al-kgalifa, 2012: 100-146)

۵-۲. روابط دوستی / دشمنی در محیط امنیتی خلیج فارس

روابط براساس الگوهای دوستی / دشمنی یکی از شاخص‌های تحول و دگرگونی داخلی است که مطابق با مجموعه امنیت منطقه‌ای پیش‌بینی شده است. در عمل ماهیت منطقه نیز بر اثر این نوع الگوها پیچیده‌تر می‌شود و در نهایت قطبیت را هم تحت تاثیر قرار می‌دهد. مثلا تخصم دیرینه عربستان، ایران و عراق زمان صدام و اکنون میان تهران - ریاض و دوحه - ریاض و سایر کشورهای عربی نشان امنیتی بودن منطقه است. همان‌طور که بوزان و ویور توضیح داده‌اند، در سال‌های اخیر برخی مباحث در حال چرخش از الگوهای دوستی / دشمنی در مجموعه امنیت منطقه‌ای به سوی عربیسم و اسلامگرایی است. همچنین بخشی از نزاع نیز بین سلطنت‌طلبان و پادشاهی‌ها در برابر اسلامگرایان دموکراتیک جریان دارد. امری که عملاً آن را در تنش میان ریاض و دوحه مشاهده می‌کنیم؛ اسلام سیاسی و حمایت قطر از آن که چهره دموکراتیک‌تری از دوحه به نمایش می‌گذارد، منجر به رویارویی با عربستان به مثابه پایگاه اسلام سنتی شده است. (Fahlander, 2011: 23) از سویی رقابت اعراب با غیراعراب، سبب گسترش رقابت تسلیحاتی و ایدئولوژیکی بین ایران و شماری از کشورهای عربی عضو جی. سی. سی شده است. با سقوط عراق - که پیش‌تر برای پیوستن به شورای همکاری خلیج فارس دعوت شده بود و نیز درگیر شدن مصر به تحولات داخلی که سال‌ها رقیب عربستان در رهبری جهان اسلام بود، بار دیگر نزاع درون - عربی که به نظر می‌رسید قدری متوقف شده است، با شروع تحولات ۲۰۱۱ در سطح منطقه نمایان شد. بلندپروازی‌های قطر به واسطه در پیش گرفتن سیاستی مستقل از دیگر شرکای عرب در جریان بیداری اسلامی شکاف و تیرگی در روابط و لذا تغییر الگوی دوستی به روابط مبتنی بر خصومت با عربستان را نیز نمایان ساخت. همچنین چالش‌های داخلی و خارجی در منطقه با محوریت نقش دین اسلام در روابط دولت‌ها، رقابت ایران و عربستان را به عنوان الگوهای رقابت سنتی منطقه‌ای، به منظور کسب مشروعیت در جهان اسلام به سایر حوزه‌های رقابتی نظیر رقابت‌های قومی و مذهبی تسری داده است. در این بین روابط بالنسبه خوب قطر با ایران الگوی خصومت میان ریاض و دوحه را بیش از پیش تشدید نموده است، زیرا ایران در جایگاه کشوری

اسلامی همواره با سوءظن خاندان سعودی و اماراتی‌هایی مواجه است که از نگاه آنها ممکن است گروه‌های اسلامی و مخالفان داخلی در دیگر کشورهای اسلامی مثل یمن و بحرین را پشتیبانی کند. (Jashan, 2017: 6-7)

۶- ریشه‌های بحران عربستان و قطر

الگوهای مبتنی بر دوستی/ دشمنی برای فهم موضوعاتی مانند اختلافات مرزی، همسویی یا تقابل ایدئولوژیک هم سودمندند. نزاع ریاض و دوحه در مطالبات منطقه‌ای عربستان از قطر ریشه دارد. عربستان هنوز هم قطر را بخشی جدایی‌ناپذیر از اقلیم الاحسا می‌داند.^۱ سابقه بی‌اعتمادی در روابط دو کشور نظیر منازعات سرزمینی و دخالت‌های عربستان در امور سلطنتی قطر در دهه ۱۹۹۰، سبب شد قطر استقلال از عربستان را برقرار گرفتن در مدار ژئوپلیتیکی این کشور ترجیح دهد. از سال ۱۹۹۵ دوحه با در پیش گرفتن دیپلماسی فعال، به سطحی از توانایی و تعادل در روابط با دیگر بازیگران منطقه و نیز جهان دست یافت. روابط نزدیک با ایالات متحده آمریکا و در اختیار گذاشتن پایگاه بزرگ نظامی العدید، به این کشور و نیز تقویت روابط با اسرائیل از یکسو و ایجاد دفاتر طالبان در خاک خود و همزمان برقراری روابط متعادل با ایران از سوی دیگر، نشان از دیپلماسی پویا و در عین حال متناقض دوحه دارد که در بسیاری موارد البته خوشایند پادشاهی‌های منطقه نبوده و سبب ناخرسندی آنها شده است. عملکردهای بعدی قطر در سیاست خارجی و داخلی همین دغدغه را تشدید کرد. دستیابی به قدرت نرم‌افزاری با تأسیس شبکه الجزیره و تابوشکنی آن در جهان عرب از طرح و پوشش موضوعات جنجالی که تا پیش از آن عموماً در منطقه نادیده گرفته می‌شد، اصلاحاتی که به افزایش نقش زنان در فضای عمومی قطر منجر شد، حمایت از محور مقاومت در برابر تجاوز اسرائیل به لبنان و نواره غزه، تأمین فضای باز برای گفتگوی رهبران مذهبی مسلمان با هدف کمک به شکل‌گیری درکی تازه از اسلام، ساختن کلیساهای مذهبی در کشور و... سبب تحریک برخی همسایگان قطر به‌ویژه عربستان سعودی و دامن زدن به بحران‌های دوره‌ای در مناسبات آنها شد. (pulliam, 2013: 6)

با شروع قیام‌های منطقه، الگوهای ارتباطی مبتنی بر سازش/ خصومت بین کشورها نیز دچار تحول و رقابت و جاه‌طلبی جایگزین دوستی‌های نسبی گذشته شد. بهار عربی فرصتی حساس برای سیاست خارجی قطر بود؛ درحالی‌که غالب کشورهای عربی به‌ویژه عربستان مخالف حرکت‌های انقلابی جهان عرب بودند دوحه و رسانه الجزیره در کنار انقلابیون نقشی چشمگیر را در سراسر منطقه ایفا می‌کردند. توانایی شبکه الجزیره در نفوذ بین جوامع عرب آن را به ابزار

۱. منطقه الاحساء شامل سرزمینی وسیع در جنوب شرقی عربستان است که در سال ۱۹۱۳ به قلمرو حکومت سعودی اضافه شد. این سرزمین تنها مرز زمینی عربستان با قطر را در بر می‌گیرد. دولت سعودی تنها پس از فشار انگلیسی‌ها و بعد از گذشت دو سال حاضر به پذیرش مرزهای قطر به عنوان همسایه خود شد.

سیاست خارجی قدرتمندی هم از نگاه دولت و هم از نگاه نخبگان قطری تبدیل کرد. با شروع قیام‌ها در سطح منطقه، عربستان و قطر تلاش کردند خلاً ایجادشده در کشورهای مختلف مانند تونس، مصر، لیبی و سوریه را با توجه به نگاه‌های متفاوت خود از آینده جهان عرب پر کنند. در مصر، عربستان و امارات تمام توان خود را برای حمایت از مبارک به کار بردند. پس از آن حمایت قطر از اخوانی‌ها متعاقب سقوط مبارک بر روابط دوحه و ریاض به شدت تأثیر گذاشت و به نوعی شکاف این دو رقیب را در جی.سی.سی آشکارتر کرد. اگرچه در مقطعی (همچون تحولات سوریه، یمن و بحرین) دوحه چرخش به سمت ریاض را برای کاهش تنش‌ها در پیش گرفت، اما این همکاری‌ها مانع بروز تنش دوباره در روابط دو کشور نشد، بلکه تیرگی روابط، همچون آتش زیر خاکستر این بار در سال ۲۰۱۷ در قالب تحریم از سوی عربستان، امارات، بحرین و مصر (دول چهارگانه عربی) زبانه کشید. این امر از سویی سبب ایجاد شکافی عمیق و ماندگار با اثرات موج در غرب آسیا و شاخ آفریقا شد و از دیگر سو شورای همکاری خلیج (فارس) را به مثابه یکی از معدود سازمان‌های منطقه‌ای کارآمد در جهان عرب، دچار شکاف نمود. (Kinninmont, 2019: 2) در چنین فضایی گویی دوحه خود را متعهد به پیگیری راهبرد بهره‌برداری از تعارضات و رقابت دو قدرت بزرگتر خلیج فارس و پیشبرد منافع شیخ‌نشین‌ها می‌داند. اما در این بین نزدیکی دوحه به تهران، حمایت از اخوان و سرپرستی شبکه الجزیره عربستان را به خشم آورده است و ریاض، دوحه را چالشی مقابل جایگاه خویش به عنوان محور اصلی نظم در خلیج فارس می‌بیند. این در حالی است که قطر همچنان از منطقی خاص برای گسترش روابط با تهران پیروی می‌کند. (Jashan, 2017: 6-7)

بنابراین به نظر می‌رسد برداشت متفاوت نخبگان سیاسی عربستان و قطر از مقوله تهدید و منافع ملی که همگام با تحول الگوهای ارتباطی دچار تحول می‌شوند، علت اصلی برساننده و تشدیدکننده تنش فعلی دو کشور باشد. چه، دو کشور در راستای تأمین امنیت و منافع ملی در منطقه، عوامل متفاوتی را در رفع تهدید امنیت و تأمین منافع ملی برجسته می‌سازند. به عبارتی در چنین فضایی ریاض و دوحه تهدیدات را نه به تعبیر بوزان از بطن مکانیسم نفوذ (قدرت‌های مداخله‌گر فرامنطقه‌ای)، که در فرایندی متقابل از ناحیه سیاست خارجی مداخله‌جویانه یکدیگر درک می‌کنند و همین امر سبب تحول در الگو دوستی / دشمنی آنها شده است.

۶-۱. بر ساخته شدن الگوهای دوستی / دشمنی و تشدید رقابت منطقه‌ای عربستان و قطر

از مهم‌ترین الگوهای خصومت و اوج تنش ریاض و دوحه در جریان انقلاب‌های منطقه، موضع ناهمگون آنها در برابر اخوان‌المسلمین بود. حمایت قطر از تغییرات منطقه‌ای، سعودی‌ها را آزرده خاطر کرد؛ همزمان مسئله دیگری که نگرانی عربستان را سبب شد، تقویت جایگاه قطر به مثابه میانجی منطقه‌ای در قلمرو دیپلماتیک سنتی عربستان بود. اگر ریاض سال‌ها روابط سستی با اخوان‌المسلمین را حفظ کرده بود، اما بین نخبگان سیاسی قطر دیدگاه همراهی با اخوان جریان

داشت و به تازگی هم در حال تقویت بود. برخی تحلیلگران همین نقش آفرینی قطر را اسباب نامشروع شدن آن کشور برشمرده‌اند. چه از نگاه ریاض، دوحه به جای حمایت از تحولات از جایگاه واسطه‌ای بی‌طرف، از احزاب سیاسی نظیر اخوان المسلمین حمایت و تلاش می‌کند در تحولات مصر، لیبی و سوریه جایگاهی به دست آورد. (Ennis&Bessma, 2013: 1127-1129) از این نگاه شروع تحولات منطقه، تهدید ایدئولوژیک جدیدی در پوشش اخوان المسلمین علیه اعضای جی. سی. سی بود. از نگاه عربستان، امارات و بحرین عملکرد قطر نه فقط چالشی ایدئولوژیک و تهدیدی ضد دولت‌های عرب خلیج فارس است، که اتحاد و نیز عملکرد تنها سازمان متحد عربی را به‌ویژه در قبال تحولات انقلابی اخیر تضعیف می‌کند.

بدیهی است که چنین چالش، سبب دوری قطر از عربستان در جایگاه دو قدرت نفتی بزرگ در جی. سی. سی و نیز تشدید رقابت آنها در رهبری سیاسی مجموعه کشورهای عربی خواهد شد. نیاز به گفتن نیست که کسب برتری در این عرصه، کسب برتری ایدئولوژیک و ژئوپلیتیکی در جهان اسلام اهل سنت را در پی خواهد داشت. (khlenikove, 2015:17-18) از همین روست که دو کشور به‌طور فعال در جنبش‌های انقلابی سال ۲۰۱۱ در غرب آسیا درگیر شده‌اند؛ این در حالی است که عربستان با روحیه‌ای محافظه‌کار خواستار حفظ وضع موجود در منطقه و مخالف هر نوع انقلاب است؛ اما در مقابل قطر با استقبال و حمایت از تحولات عربی، وجهه‌ای موکراتیک از خود در منطقه به نمایش گذاشت. (Rafi Sheikh, 2014)

تیرگی روابط دو کشور با وقوع انقلاب مصر آشکار شد. سقوط مبارک، متحد عربستان در منطقه که هر دو در جبهه محافظه‌کار و در مقابل محور مقاومت قرار داشتند، شکستی راهبردی برای عربستان بود. انقلاب مصر تهدیدات و ابهامات جدیدی برای سعودی‌ها در پی داشت و سبب تحول در واکنش‌های ریاض، هم در سیاست داخلی و هم در سیاست خارجی با هدف حفظ وضع موجود منطقه‌ای شد. بهره‌گیری از منابع مالی برای حفظ مبارک و جلوگیری از هرگونه تحول انقلابی در آن کشور در همین راستا بود. نگرانی ریاض آن بود که به قدرت رسیدن نخبگان انقلابی طرفدار دموکراسی - که با محافظه‌کاری و شیوه سلطنت سعودی مخالف بودند و یا ظهور اخوان المسلمین، که تصویری از فعالیت‌های حزبی و دموکراتیک در اسلام سیاسی نمایش می‌داد، به چالشی برای مذهب وهابیت در سرزمین سعودی تبدیل شود. (Eashmawy, 2014: 1-4)

در مقابل، دوحه به شکلی سیستماتیک حمایت‌کننده اصلی اخوان در تحولات بود. درحالی‌که ریاض فعالانه تلاش می‌کرد با سیاست حفظ وضع موجود و شرکای سنتی، مانع گسترش نفوذ اخوان شود، اما دوحه درصدد بود راهبردی اتخاذ کند که نتیجه آن همراه‌سازی بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی و نیز تاثیرگذاری بیشتر در سیاست منطقه‌ای کشورهای عربی باشد. (Haykel, 2013:2) در این بین موضع امارات در قبال اخوان نیز به موضع عربستان نزدیک است. اخوان و احزاب سیاسی وابسته به آن از سال‌های دهه ۱۹۶۰ و نیز دهه ۱۹۷۰ به تدریج حضور خود را

در امارات گسترش دادند. حاکمان امارات اما اخوان و احزاب سیاسی وابسته به آن را به‌ویژه با شروع انقلاب‌های عربی تهدیدی جدید برای هویت خود تلقی کردند؛ چه آنها می‌دانستند که ایدئولوژی اخوان با رژیم‌های پادشاهی در تضاد است و این توانایی را دارد تا این نظام سلطنتی را تضعیف نماید. امارات هم به مانند عربستان سال‌ها از گروه‌های اسلامی حمایت کرده‌اند که از سیاست دوری می‌کردند. اما اکنون ظهور اخوان را تهدید برای خود می‌دانستند زیرا به خاطر داشتند که ظهور برخی گروه‌های قدرتمند مخالف در داخل عربستان (از جمله گروه الصحوه - الاسلامیه) نشئت گرفته از اسلام‌گرایان سنی هستند. (Khlenikove, 2015:19-20)

اما عربستان و امارات قادر به درک این موضوع نبودند که مناسبات قطر و اخوان‌المسلمین به بیش از پنجاه سال پیش و زمانی بازمی‌گردد که اولین گروه اخوانی‌ها در قالب روحانیون و نخبگان دینی در سال ۱۹۶۰ و با هدف شکل دادن به نظام تحصیلی قطر وارد دوحه شدند و از آن زمان تاکنون در همین حوزه فعالیت می‌کنند. تلاش آنها نیز معطوف به شکل دادن به نظامی تحصیلی بود که به‌ویژه از نظر سلسله‌مراتب و نیز نیروهای آموزشی مستقل از عربستان باشد. (Roberts, 2014) بعدها این نظام تحصیلی مانع تاثیرگذاری بیشتر روحانیون و نخبگان سعودی بر نظام آموزشی قطر شد. همزمان اخوانی‌ها نیز توانستند با تثبیت نظام تحصیلی مورد نظر خود از یکسو و آموزش نیروهای مورد نظر خود و گسترش هواداران‌شان در قطر جایگاه خود را بیش از پیش در این کشور تثبیت نمایند. نباید از نظر دور داشت که با وجود نفوذ بالای روحانیون اخوانی در قطر، اما اندیشه و ایدئولوژی آنها هرگز به ایدئولوژی مسلط تبدیل نشد. اما همزمان وجه‌ای دموکراتیک و باز در برابر ایدئولوژی‌ها، در مقایسه با عربستان به این کشور در منطقه بخشیده است. (Azem, 2012) ویژگی دیگری که سبب تفاوت قطر با عربستان می‌شود، نوع مناسبات حاکمان قطر با روحانیون و نخبگان دینی است. قطر برخلاف عربستان به علت مواجهه دموکراتیک‌تر خود با مذهب، توانسته است وجهی از سکولاریسم دینی را در جامعه خود گسترش دهد. این امر مانع مداخله زیاد روحانیون و نخبگان دینی در امور سیاسی و اجتماعی شده است. در عربستان به علت تنیدگی مستحکم سلطنت با روحانیون سلفی، امر حکومتداری قادر نیست چندان برکنار از نظر و دیدگاه آنها تمشیت گردد. (Baskan, 2011: 99-100) در واقع در قطر اخوانی‌ها برخلاف عربستان، کویت، بحرین یا امارات متحده عربی، با توجه به حمایت همه جانبه دوحه (چه داخلی و چه فراملی)، منتقد سیاست‌های قطر نبوده‌اند و گروه مخالفی را هم تشکیل نداده‌اند. در عمل قطر هم اخوان را ابزاری برای رقابت با عربستان به‌سوی رهبری منطقه می‌بیند. (Dorsey, 2013: 16-24) اخوان نیز با هدایت انرژی خود به بیرون از قطر، به‌عنوان ابزاری در جهت تأثیر و نفوذ بیشتر دوحه در منطقه عمل می‌کند. بدیهی است حتی احتمال رهبری دوحه در میان کشورهای عربی، بحران جدی برای عربستان سعودی و جایگاهش خواهد بود. (Haykel, 2013:2)

۶-۲. شفاف‌تر شدن مرزهای نوین دشمنی

گفته شد که الگوهای دوستی/ دشمنی در یک مجموعه امنیتی، آن مجموعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد و منجر به شکل‌گیری طیفی از وابستگی یا خصومت با دیگران می‌شود؛ امری که به واقع در زیر محیط امنیتی خلیج فارس هم مشاهده می‌شود. درخصوص موضوع مطالعه حاضر نیز در واقع حمایت‌ها و پذیرش اخوان از سوی قطر و در کنار قدرت نرم، از یک طرف این کشور را در لبه تغییرات در منطقه قرار داده است و از طرف دیگر همزمان این فرصت را به عربستان نیز می‌دهد تا آن را سیاستی خطرناک تصور کند. درباره سایر کشورهای درگیر نیز همین وضع را مشاهده می‌کنیم. تصمیمات اشتباه در مصر با سرنگونی مرسى عمیق‌تر شد و نفوذ منطقه‌ای قطر را کاهش داد. گروه اخوانی جبهه اسلامی در اردن، به طور رسمی انتخابات مجلس سال ۲۰۱۳ را به دلیل تقسیم غیرعادلانه جغرافیایی تحریم کردند. ظهور مخالفان حکومت اخوانی‌ها در تونس (النهضة) و ترور دو چهره برجسته سیاسی مخالف در سال ۲۰۱۳، اسلام‌گرایان را به مذاکره برای جایگزینی حکومتشان با فن‌سالاران/ تکنوکرات‌ها ترغیب کرد. تنش بین قطر و همسایگانش نشان داد خطوط ژئوپلیتیک قدیمی، دیگر قادر نیست توضیح دهنده تحولات غرب آسیا باشد. از همین رو می‌توان مقابله دوحه و ریاض را تقابل قطر وهابی عملگرا و عربستان وهابی محافظه‌کار نیز توصیف نمود. (Dorsey, 2013: 6-24) با این ملاحظه که مناسبات کنونی قطر با اخوانی‌ها این امکان را برایش فراهم می‌کند تا روابط بهتر سیاسی و اقتصادی با کشورهایی برقرار کند که در آنها اخوانی‌ها هم‌پیمان و یا در رقابت برای رسیدن به قدرت هستند (تونس، مصر، ترکیه و سوریه)، می‌توان گفت قطر نقش میانجی اسلام‌گرایان و رقبای آنها را در این کشورها بازی می‌کند (آن‌گونه که میانجی اسلام‌گرایان و غرب است). این موقعیت نوعی برتری برای قطر در مسیر دستیابی به رهبری در منطقه است. (khlenikove, 2015:21)

به همین شکل بهار عربی نیز چرخشی در الگوهای ارتباطی مبتنی بر سازش/ خصومت در غرب آسیا و خلیج فارس بود که قطبیت‌سازی را نیز به دنبال داشت. در عین حال چارچوب روابط نزدیک قطر و اخوان موضوع اصلی اختلاف اعضای شورای همکاری خلیج (فارس) به لحاظ تأثیر آن بر ادراکات ایدئولوژیک از تهدیدات منطقه‌ای شد. در اوایل مارس ۲۰۱۴ که عربستان، بحرین و امارات سفرای خود را از قطر فراخواندند، علت این اقدام را حمایت‌های مالی و سیاسی قطر از اخوان در مصر و دیگر کشورها و نیز خطبه‌های یوسف القرضاوی، رهبر ایدئولوژیک اخوانی‌ها، اعلام کردند. ریاض در همین سال اخوان‌المسلمین را در فهرست سازمان‌های تروریستی قرار داد. در مقابل قطر با حمایت از اخوان و انتشار گزارش‌های انتقادی شبکه الجزیره درباره کشورهای حاشیه خلیج (فارس) و غرب آسیا، تصور مداخله در امور داخلی را نزد دیگر کشورهای عرب تقویت نمود. این اقدام سبب شد وزیران امور خارجه عضو جی. سی. سی در

بیانیه نشست ۱۷ آوریل ۲۰۱۴ تاکید کنند عملکرد کشورهای عضو نباید مانع تامین منافع، امنیت و ثبات سایر کشورهای عضو شود. (Benari, 2014)

متعاقب این بیانیه قطر متعهد شد در امور داخلی اعضا مداخله نکند و برنامه‌های انتقادی شبکه الجزیره را نیز متوقف کند. در پی این تعهد، در ۱۶ نوامبر ۲۰۱۴ عربستان، امارات و بحرین سفرای خود را به دوحه بازگرداندند. واضح است که پیشروی داعش در عراق و سوریه و نیز تداوم کاهش قیمت نفت از اواسط نوامبر ۲۰۱۵ در همگرایی این کشورها و تلاش برای کاهش بحران میان اعضا نیز مؤثر بوده است. هر چند حل کامل بحران با توجه به ماهیت آن یعنی حمایت‌های قطر از اخوانی‌ها و تاثیر آن بر توازن منطقه‌ای و نیز گرایش قطر به سوی ایران بعید است، اما بروز شکاف بین کشورهای عربی خلیج فارس نشان داد عصری جدید در روابط اعضای جی. سی. سی به ویژه میان دوحه و ریاض مبتنی بر الگوی خصومت‌آمیز آغاز شده است. (khlenikove, 2015:19-20)

وجه دیگر اختلاف که شامل درخواست چهار کشور مخالف قطر در این بحران برای حذف بودجه شبکه تاثیرگذار الجزیره قطر می‌شود، (Kinninmont, 2019:4) ریشه در نوع عملکرد این شبکه دارد. تلویزیون الجزیره از زمان تاسیس در سال ۱۹۹۶ توانست با پوشش اخبار موضوعات خاص و حساس مانند فساد، رابطه‌بازی‌ها و نبود آزادی در کشورهای عربی به شهرت قابل توجهی دست یابد. بعدها نیز شروع تحولات بهار عربی فرصتی ارزشمند در اختیار این شبکه قرار داد تا با پوشش گسترده آن بتواند دیدگاه‌های خود را در نقد عملکرد دولت‌های عربی منتشر کند. (Dorsey, 2013: 6-24) از جمله این موارد نیز انتقادهای شدید تلویزیون الجزیره در مناظره‌ها و برنامه‌های گفتگومحور خود از سیاست‌های عربستان در قبال مسئله فلسطین بود که متعاقب حمایت اتحادیه عرب در سال ۲۰۰۲ از ابتکار سعودی‌ها به عنوان محور صلح اعراب به عمل آورد و سبب نگرانی کشورهای عضو شورا مبنی بر تلاش قطر برای تضعیف آنها شد. ناگفته نماند که همزمان حفظ روابط خفیف و اعلام‌نشده قطر با اسرائیل و برخلاف میل عربستان نیز به این اختلافات دامن زده بود. به همین سبب نیز عربستان در سپتامبر ۲۰۰۲ سفیر خود را از دوحه احضار کرد. متعاقب آن الجزیره از گزارش در بحرین ممنوع و دفتر آن در کویت هم بسته شد. نشست سران جی. سی. سی در سال ۲۰۰۲ که قرار شد در دوحه برگزار شود، به نماد تضعیف روابط قطر با سایر اعضا تبدیل شد. عربستان و بحرین نشست را تحریم کردند، امارات و کویت مقامات پایین‌تری را فرستادند و حاکم عمان در لحظات آخر در نشست حضور یافت.

روابط عربستان و قطر بار دیگر از اوایل سال ۲۰۰۷ گرم شد. یعنی زمانی که ایران مانور قدرت جدیدی (نفوذ فزاینده ایران در عراق جدید، درگیری نیابتی با اسرائیل از طریق حزب‌الله در لبنان در سال ۲۰۰۶ و تلاش برای دفع تلاش فشار قدرت‌های غربی برای وضع تحریم بر برنامه هسته‌ای) در منطقه به نمایش گذاشت. در مقابل، عربستان نیز راهبرد منطقه‌ای پیچیده‌ای را موسوم

به «احیای ابتکار صلح عربی» از سر گرفت که هدفش با توجه به درگیری ایران در گفت‌وگوهای هسته‌ای، تقویت رژیم‌های میانه‌رو طرفدار غرب و جلوگیری از نفوذ ایران در منطقه بود. عبدالله، پادشاه عربستان، امیدوار بود ابتکارش با وسوسه کردن سوریه، این کشور را از ایران دور و به جرگه دولت‌های محافظه‌کار طرفدار غرب به رهبری عربستان و مصر وارد کند. همزمان عربستان دریافت وقت آن است که روابطش را با قطر بهبود بخشد. نشستی بین سران دو کشور برگزار شد. قطری‌ها پذیرفتند تضعیف سعودی‌ها و موضع‌گیری ضد آنها را متوقف کنند. سعودی‌ها نیز در مقابل سفیرشان را به دوحه بازگرداندند. با وجود این قطر به‌رغم میل عربستان روابط با ایران و نمایندگانش را در منطقه حفظ کرد. (Rabi&Mueller,2012: 1-3)

آن‌گونه که گفته شد آغاز تحولات بهار عربی، همزمان بود با حمایت قطر از اخوانی‌ها و ارسال کمک‌های مالی به تونس، مصر، لیبی و سوریه. همزمان قطر از طریق شبکه الجزیره فعالانه روایت‌های رسانه‌ای خود را از تحولات در جهت تحکیم منافعش در منطقه مخابره می‌کرد. این عملکرد الجزیره همواره با انتقاد رهبران عرب مواجه شده است؛ به نحوی که آن را تهدیدی برای خود تلقی کرده‌اند. هر چند عربستان در سال ۲۰۰۳ در برابر الجزیره شبکه العربیه را روی آنتن برد، اما نتوانست محبوبیت الجزیره را به دست آورد و با آن رقابت کند. (khlenikove, 2015:24) ظهور شبکه الجزیره به لحاظ تاریخی با بالا گرفتن فعالیت خارجی قطر نیز همزمان بود. چراکه این کشور تلاش می‌کرد ضعف جغرافیای سیاسی خود را با فعالیت گسترده این شبکه جبران کند تا نقش پررنگ‌تری در سیاست منطقه و تاثیر بر افکار عمومی عرب بازی کند. (Hroub, 2012: 35-41) نکته قابل توجه این است که این شبکه همه ابزارهای لازم را برای تاثیرگذاری از طریق پخش گسترده در اختیار دارد. مثلا توجه به مذهب نقش مرکزی در برنامه‌های این شبکه دارد. همچنین پخش سخنرانی‌ها و خطبه‌های یوسف القرضاوی، رهبر اخوان‌المسلمین، به مذاق بسیاری کشورهای منطقه به‌ویژه عربستان و امارات خوش نمی‌آمد. (khlenikove, 2015:24-25) بنابراین حمایت‌های دوحه از اخوان در منطقه و نیز نفوذ اخوانی‌ها در مدیریت شبکه الجزیره به تهدیدی دائمی برای دولت‌های محافظه‌کار منطقه تبدیل شد. (Mazel, 2009)

از این‌رو اختلافات ایدئولوژیک عربستان و قطر و نیز تفاسیر پرتکاپوی الجزیره در حمایت از برخی گروه‌های افراطی اسلامی منطقه (به‌ویژه در سوریه و مصر) بر عملکرد شورای همکاری خلیج (فارس) و در نهایت امنیت منطقه‌ای تأثیر گذاشت. شکاف اخیر در مناسبات روابط دولت‌های عضو و بحران قطر بزرگترین چالش جی. سی. سی از زمان تأسیس در ۱۹۸۱ بوده است. (khlenikove, 2015:24-25)

مجموع این تحولات منطقه‌ای، چرخشی را در الگوی مبتنی بر دوستی همراه با رقابت عربستان و قطر سبب شد. یعنی نگرانی سعودی‌ها از تحولات آغاز شده و احتمال سرایت اعتراضات به دیگر متحدینش در کنار اختلافات ایدئولوژیک با قطر در نهایت محوری از تهدید را برای

عربستان رقم زد. (Al Zahrani 2014: 143-144) از دیگر علل نگرانی عربستان که به حمایت قطر از گروه‌های افراطی هم ارتباط دارد، ترس از احتمال بازگشت نیروهای جهادی و یا تروریست‌ها به خاک این کشور است. سعودی‌ها خود در ابتدا از حامیان اعزام این نیروها به سوریه، عراق، مصر و لبنان در قالب القاعده، جبهه النصره، و یا احرار الشام بودند، اما نگرانند این نیروهای ورزیده و با تجربه به خاک این کشور بازگردند و علیه آنها دست به اقدامات تروریستی بزنند. این نگرانی چندان بی‌سابقه هم نیست؛ زیرا در سال ۲۰۰۳ و ۲۰۰۶ القاعده در خاک عربستان حملات تروریستی انجام داد. اکنون نیز که به گفته وزیر کشور عربستان دست‌کم ۱۰۰۰ شبه‌نظامی عربستانی به خاک سوریه رفته‌اند این نگرانی باقی است. منابع غربی این تعداد را بیشتر می‌دانند. (Khalaf, 2014) از همین‌روست که عربستان از مارس ۲۰۱۴ حمایت‌های خود را از آنها متوقف و اقدامات محدودکننده‌ای نیز علیه آنها صورت داد: صدور حکم بیست سال حبس برای افراد عضوین گروه‌ها و نیز قرار دادن اخوان و جبهه النصره و دولت اسلامی (داعش) در فهرست گروه‌های تروریستی. (khlenikove, 2015: 25-26) مجموع شرایط منطقه با نظم برآمده از آن (حضور تهدیدات جدید تقریباً در همه نقاط غرب آسیا شامل حضور افراطی‌ها و جهادی‌ها در یمن، سوریه، لیبی، عراق، تونس و مصر) و تهدید سایر دولت‌های اسلامی از این مواضع) بیانگر این الزام است که بازیگران اصلی نظم سیاسی جهان عرب تنها با درک شرایط جدید و مسئولیت مشترک قادرند الگوهای جدید دوستی مبتنی بر تعهد جامع و پایدار برای صلح و مبارزه با افراطی‌گری را تحقق بخشند. (Harb, 2015)

همزمان موضوع رهبری جهان اسلام نیز از عوامل برسازنده‌ای است که از گذشته، برخی کشورهای عربی داعیه آن را داشته‌اند (مصر، عراق، لیبی و عربستان). اما اکنون و پس از تحولات جهان عرب، عربستان بیش از هر کشور دیگری داعیه نقش رهبری جهان اسلام را دارد. هر چند این هژمونی نیز از سوی ایران و قطر به چالش کشیده شده است. (-Al Zahrani 2014: 143-144) قطر با حمایت از خیزش‌های عربی و نیز همبستگی‌اش با اخوان همچنان موقعیتش را به مثابه مأمونی برای گروه‌های اسلامگرا حفظ کرده است (pulliam, 2013: 7) و با این‌گونه اقدامات در واقع وارد حریم عملکرد اختصاصی عربستان در منطقه شده است. (khlenikove, 2015: 21) مجموع اقدامات قطر به عنوان کشوری بدون فاکتور ژئوپلیتیک گسترده و جمعیت بالا، اتکاء به سایر منابع قدرت‌ساز مانند منابع نفتی و گازی، قدرت رسانه‌ای، دیپلماسی مستقل و پویا و پیمودن روند فرهنگ‌سازی در کنار نقش‌آفرینی مؤثر در تحولات غرب آسیا، نشان از جدیت قطری‌ها برای ارتقا در سلسله‌مراتب منطقه‌ای و جهانی دارد. برای حرکت در چنین مسیری دور ماندن از حوزه هژمونیک عربستان اجتناب‌ناپذیر است. در واقع چنین تحولی در مختصات قدرت‌سازی و قدرت‌نمایی منطقه است که دگرگونی در الگوی دوستی / دشمنی و البته درگیر

شدن بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را در محیطی در پی دارد که خود اساساً زائیده خصومت (آنتاگونیسم) است. (pulliam,2013:7)

۷- تجزیه و تحلیل

بحران قطر - عربستان در بطن خود نشانگر تغییر در یکی از سنتی‌ترین الگوهای ارتباطی منطقه - ای است. این بحران اگر به همین شکل ادامه یابد، ویژگی قطبی شدن در منطقه را تقویت خواهد کرد؛ به نحوی که کشورهای منطقه را ناگزیر از انتخاب بین دو قطب می‌نماید. قطبی شدن منطقه، یعنی ایجاد نظامی از الگوهای دوجداره که در اساس مبتنی بر خرده‌نظام‌های جدید و برخوردار از منافع امنیتی و منطقه‌ای خاصی است که لزوماً در یک راستا نیستند. این وضع یعنی شکل‌گیری الگوهای نوین ارتباطی دوستی/ دشمنی بر محورهای سنتی ارتباطی بار می‌شوند و شرایط پیچیده و البته رادیکال‌تری را در منطقه رقم می‌زنند. میراث بلافصل و البته ماندگار این دگرگونی‌ها بی‌اعتمادی بین کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس است که در صورت گسترش آن به درون جوامع، در شکل بدبینانه زمینه‌های تقابل را افزایش می‌دهد و در شکل خوش‌بینانه، چشم‌انداز همگرایی منطقه‌ای را باز هم دور از دسترس قرار خواهد داد. از فوری‌ترین نتایج تحول در محور دوستی قطر - عربستان نزدیکی دوحه به تهران بود. این تحول افزون بر تغییرات حاشیه‌ای احتمالی، بیانگر شکل‌گیری محوری جدید در الگوهای ارتباطی منطقه است؛ کمرنگ شدن هژمونی عربستان در جهان عرب و تقویت محور تهران - دوحه در میان سایر محورهای ارتباطی و دوستی منطقه و از جمله در میان جهان عرب که این خود نیز بالقوه به معنای افزایش حوزه‌های تنش میان ریاض و دوحه خواهد بود. افزون بر اینکه این نزدیکی به دنبال خود توافقی‌ها و تفاهم‌هایی احتمالی بین دوحه - تهران را در مناقشات و بحران‌های منطقه‌ای مانند بحران عراق خواهد داشت که با رضایت عربستان توأم نخواهد بود؛ چون معادلات منطقه‌ای دوستی/ دشمنی را هر چه بیشتر به سود تهران - دوحه تغییر می‌دهد و این یعنی بازهم دور شدن بیشتر از الگوهای ارتباطی سنتی و لزوم توجه به الگوهای جدید ارتباطی برای فهم پویایی‌های اخیر در منطقه.

۸- نتیجه‌گیری

- شکل‌گیری بحران قطر / عربستان نشان داد حتی کارآمدترین سازمان‌های منطقه‌ای در برابر شکل‌گیری الگوهای نوین دوستی/ دشمنی دچار انفعال و شکاف می‌شوند. این امر بیانگر عقب افتادن سازمان‌های سنتی از درک تحولات منطقه‌ای و پیچیدگی‌های آن است. غفلت اعضای شورای همکاری از شرایط نوین و اصرار بر به‌کارگیری شیوه‌های سنتی مبتنی بر قدرت هژمونیک یک یا دو قدرت منطقه‌ای (عربستان) لزوماً دیگر به مانند گذشته کارایی ندارد. درک شرایط جدید و تلاش مسئولانه مهم‌ترین شرط حل بحران و جلوگیری از بروز شکاف است.

- شکل‌گیری الگوهای نوین ارتباطی در منطقه یعنی تقویت محور تهران - دوحه همزمان است با تقویت الگوی فرامنطقه‌ای دوحه با سایر قدرت‌های فراملی. این وضعیت به ناگزیر شبکه‌ای جدید از محورهای دوستی / دشمنی منطقه‌ای را تشکیل می‌دهد که پویایی‌های آن تماماً به عوامل منطقه‌ای بستگی ندارد. اتحادیه اروپا و ایالات متحده به واسطه پیوستگی‌های اقتصادی و سیاسی خود با دوحه نیز بخشی از این شبکه درهم تنیده ارتباطی را شکل می‌دهند. بی‌تردید حل بحران قطر - عربستان بر بستر محورهای ارتباطی جدید با مختصاتی که اشاره شد، بدون مشارکت و همسویی این محورهای فرامنطقه‌ای (مکانیسم نفوذ) امری ممتنع خواهد بود. هرچند تجربه بحران قطر - عربستان نشان داد احتمال اینکه محوری (ایالات متحده) که انتظار تاثیرگذاری بیشتر از آن می‌رود، به هر دلیلی از نقش‌آفرینی خودداری کند منتفی نیست. این یعنی دگرگونی در الگوهای ارتباطی درون منطقه‌ای، خواه ناخواه در دگرگونی محورهای ارتباطی فرامنطقه‌ای تاثیرگذار است. - عوامل جدید قدرت‌ساز در منطقه، قابل اغماض نیستند. این عوامل خصلت هژمونی‌گرای دارند. بهره‌گیری قطر از عناصر جدید قدرت مانند قدرت رسانه‌ای و نیز دیپلماسی عمومی و فرامنطقه‌ای تجربه نوین قدرت‌یابی منطقه‌ای در زیرسیستم خلیج فارس است. درک این قدرت مستلزم تغییر نگرش به عوامل سنتی قدرت در منطقه است. عوامل جدید با اثربخشی‌های نرم، قادرند بر روی نگرش افکار عمومی منطقه اثرگذار باشند و صاحبان قدرت نرم را به اقدامات هژمونی‌گرای تشویق کنند. عملکرد شبکه الجزیره نه فقط در بحران اخیر قطر - عربستان که در خصوص تحولات انقلاب‌های عربی و حتی پیش از آن در خصوص مسئله فلسطین و نقد سیاست رهبران جهان عرب به‌ویژه عربستان در قبال آن اثربخش بوده است. این شبکه به طور خاص در برهه‌ای خاص و مقارن انتفاضه دوم و سوم فلسطین، عملاً با به دست گرفتن ابتکار رسانه‌ای و شکل‌دهی افکار عمومی منطقه، توانست اثربخشی خود را در نظام رسانه‌ای منطقه نهادینه سازد. جدول زیر روند کلان تحولات یادشده را به اجمال ارائه می‌کند:

جدول ۲- تحول در الگوهای دوستی / دشمنی عربستان و قطر و پیامدهای آن

الگوی سنتی مناسبات: موازنه درت	الگوهای نوین دوستی / دشمنی	پیامدها
پذیرش هژمونی عربستان	بروز رقابت قطر با عربستان	گسترش الگوهای ارتباطی رقابت
لزوم هماهنگی با برادر بزرگتر در مناسبات منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای	شکل‌گیری الگوهای رفتاری خارج از هژمونی عربستان از سوی قطر (قدرت نرم رسانه‌ای و دیپلماسی منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای)	تعمیق الگوهای ارتباطی مبتنی بر دوری و دشمنی در منطقه
تداوم انسجام قطب عربی در برابر قطب غیرعربی	بروز شکاف در قطب عربی و تقویت قطب عربی - ایرانی	تعمیق شکاف در قطب عربی و شکل‌گیری دو سازه با جداره‌های تفکیک‌کننده
تبیین نظری وضعیت براساس نظریه موازنه قوا	تعمیق الگوهای نوین ارتباطی درون قطب عربی در تعامل با قطب‌های رقیب منطقه	لزوم کاربست چارچوب‌های نظری نوین برای فهم الگوهای جدید ارتباطی دوستی / دشمنی

کتابنامه

۱. الشقیفی المارینی، ندی (۱۳۹۸). *پاییز سیاسی انقلاب‌های عربی*. ترجمه سعدالله همایونی و اکرم مدنی. تهران: نشر نگاه معاصر.
۲. پورسعید، فرزاد (۱۳۹۲). *بیداری اسلامی در عرب (مجموعه مقالات)*. پژوهشکده مطالعات راهبردی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۳. سازمند، بهاره و مهدی جوکار (۱۳۹۵). «مجموعه امنیت منطقه‌ای، پویش‌ها و الگوهای روابط کشورهای حوزه خلیج فارس». *فصلنامه ژئوپلیتیک*. دوره ۱۲. شماره ۲. ۱۷۷-۱۵۱.
۴. فاست، لوئیس (۱۳۹۷). *غرب آسیا بعد از قیام‌های عربی*. ترجمه ناصر پورابراهیم. تهران: انتشارات ابرار معاصر.
۵. قاسمی، فرهاد (۱۳۹۰). *نظریه‌های روابط بین‌الملل و مطالعات منطقه‌ای*. تهران: نشر میزان.
۶. گازیروسکی، مارک (۱۳۹۴). *سیاست و حکومت در غرب آسیا و شمال آفریقا*. ترجمه عسگر قهرمانپور. تهران: امیرکبیر.
۷. هالیدی، فرد و همکاران (۱۳۹۲). *غرب آسیا جدید، نظریه و عمل*. ترجمه عسگر قهرمانپور. تهران: انتشارات امیرکبیر.

References

1. Kristian Coates Ulrichsen (2018). How Qatar Weathered the Gulf Crisis; Putting Pressure on Doha Didn't Work, On: *Foreign Affair*, 3 June 2018. Accessible at: <https://www.foreignaffairs.com/articles/middle-east/2018-06-11/how-qatar-weathered-gulf-crisis>.
2. POMEPS Briefings (2017). The Project on Middle East Political Science. The Qatar Crisis. NO 31, Retrieved from: https://pomeps.org/wp-content/uploads/2017/10/POMEPS_GCC_Qatar-Crisis.
3. Al_khalifa, Talal Mohammad (2012). *The Gulf and Southeast Asia: Regional Security complex and Regional Security Community a Comprative Study*. Accessible online at <http://ore.extere.ac.uk/repository/bitstream/handle/10036>.
4. Al-Shaqifi Marini, Nada (2019). *Arab Spring; Dark Horizon*. Translated by: Saadullah Homayouni Akram Madani. Tehran: Negah Moaser publications. (in Persian)
5. Asisian, Njdej (2018). The Qatar Crisis, its Regional Implications, and the US National Interest. *Small wars journal*. Vol February 2018. Retrieved from: <https://smallwarsjournal.com/jrnl/art/qatar-crisis-its-regional-implications-and-us-national-interest>.
6. Atarodi, Alexander and Michael Ericsson (2011). The Gulf Cooperation Council and the Saudi Arabian outlook on security dynamics in the Gulf region. *FOI MEMO*, 2470, Stockholm: Swedish Research Institute.
7. Azem, Ahmed (2014). Qatar's ties with the Muslim Brotherhood affect entire region. *The National*; 18 May 2012, Accessible online at <http://www.thenational.ae/thenationalconversation/comment/qatars-ties-with-the-muslim-brotherhood-affect-entire-region>.

8. Baskan, Birol and Steven Wright (2011). Seeds of Change: Comparing State-Religion Relations in Qatar and Saudi Arabia. *Arab Studies Quarterly*, 33, no. 6, pp: 96-111.
9. Benari, Elad (2014). Saudi Arabia Blacklists Muslim Brotherhood, Syrian Jihadists. *Israel National News*. March 7, 2014. Accessible online at <http://www.israelnationalnews.com/>
10. Buzan, Barry and Ole Weaver (2003). *Regions and power: The structure of International Security*. Cambridge: Cambridge University Press.
11. Cherkaoui, Tarek (2018). Qatar's public diplomacy, international broadcasting, and the Gulf Crisis. *Rising Powers Quarterly*. Dec. 2018, Volume 3, Issue 3, pp. 127-149
12. Dorsey, James (2013). Wahhabism vs. Wahhabism: Qatar Challenges Saudi Arabia. *RSRS Working Paper Series*, No. 262, September 6, 2013.
13. Ehteshami, Anoush and Ariabarzan Mohammadi (2017). Saudi Arabia's and Qatar's Discourses and Practices in the Mediterranean. *MED RESET, Working Papers*, No. 6, June 2017. pp 1-30. Retrieved from: https://www.iai.it/sites/default/files/medreset_wp_6.
14. Elashmawy, sherif. (2014). *The Foreign Policies of Saudi Arabia and Qatar towards the Arab Uprisings; the Cases of Egypt, Libya and Bahrain*. Paper presented at the 5th ECPR Graduate Student Conference. Cambridge University Press.
15. Emile, El-Hokayem (2007) Hezbollah and Syria: Outgrowing the Proxy Relationship. *The Washington Quarterly Journal*. Volume 30, Issue 2, pp. 35-52.
16. Ennis, Crystal A and Momani, Bessma. (2013). Shaping the Middle East in the Midst of the Arab Uprising: Turkish and Saudi Foreign Policy Strategies. *Third World Quarterly*. Vol.34, No. 6, pp 1127-1144.
17. Fahlandar, Patric (2011). *Regional Security Persian Gulf in dications of a Regional Security Complex*. Retrieved from: <https://pdfs.semanticscholar.org>.
18. Fawcett, Louis (2018). *Middle East after the Arab uprisings*. Translated by Nasser pour Ibrahim. Tehran: International Studies & Research Institute Abrar Moaser. (in Persian)
19. Gazirowsky, Mark (2015). *Politics and Government of the Middle East and North Africa*. Translated by Asgar Ghahramanpour. Tehran: Amirkabir Publications. (in Persian)
20. Ghasemi, Farhad (2011). *Theories of International Relations and Regional Studies*. Tehran: Mizan Publishing. (in Persian)
21. Halliday, Fred; Barry Bouzan and Heine Bush (2013). *New Middle East, Theory and practice*. Translated by Asgar Ghahramanpour. Tehran: Amirkabir Publications. (in Persian)
22. Harb, Imad, (2015). *National Council on US. Arab Relations. The consolidation of a new Arab Political order*. Retrieved from: <https://ncusar.org/auspc/2014>
23. Haykel, Bernard, (2012). Sultan Saoud Al-Qassemi, Morsi's win is Al Jazeera's loss. *Al-Monitor*; 1 July 2012, Accessible online at <http://www.al->

- monitor.com/pulse/originals/2012/al-monitor/morsys-win-is-al-jazeera-loss.html.
24. Hazbun, Waleed. 2010. US Policy and the Geopolitics of Insecurity in the Arab World. *Geopolitics*; 15:2, pp. 239-262.
25. Hroub, Khalid, (2014), Qatar and the Arab Spring. *Henrich Böll Stiftung*. 3 March 2014, Accessible online at <http://lb.boell.org/en/2014/03/03/qatar-and-arab-spring-conflict-intl-politics>.
26. Jashan, Khalil (2017). *Crisis in the Gulf Cooperation Council; Challenges and Prospects*. Arab Center Washington DC. Inc. www.arabcenterdc.org.
27. Khalaf, Roula (2014). *Saudi Arabia: A Kingdom on Guard, Financial Times*, March 26, 2014. Accessible online at <http://www.ft.com/intl/cms/s/2/8a965110-b4c0-11e3-af92-00144feabdc0.html#axzz30WU6Xkb9>.
28. Khlebnikov, Alexey (2015). The New Ideological Threat to the GCC: Implications for the Qatari-Saudi Rivalry. *Strategic Assessment*; Vol 17, NO. 4, January 2015.
29. Khlebnikov, Alexey, (2015). The New Ideological Threat to the GCC: Implications for the Qatari-Saudi Rivalry . *Strategic Assessment*; Vol 17, NO. 4, January 2015.
30. Kinninmont, Jane, (2019). *The Gulf Divided: the Impact of the Qatar Crisis*. Accessible online at <https://www.chathamhouse.org/publication/gulf-divided-impact-qatar-crisis>
31. Mazel, Zvi, (2009). *Al Jazeera and Qatar: The Muslim Brother`s Dark Empire? Jerusalem Center for Public Affairs*; 8, no. 29, May 14, 2009, <http://jcpa.org/>.
32. Negri, Alberto (2018). Gulf Regional Crisis: Qatar-Saudi Arabia Rivalry, Tensions within the Gulf Cooperation Council. *Geographical Overview*; The Euro-Mediterranean Partnership and Other Actors, pp 244-246. Retrieved from: <https://www.iemed.org/observatori/arees-danalisi/arxius-adjunts/anuari/med>.
33. Pinfari, Marco (2009). Nothing but Failure? The Arab League and the Gulf Cooperation Council as Mediators in Middle East Conflicts. *Crisis States Working Papers Series*; No. 2, Working Paper no 45. ISSN 1749-1800.
34. Poursaeed, Farzad (2013). *Islamic Awakening in the Arab World (collection of articles)*. Tehran: Institute for Strategic Studies.(in Persian)
35. Pulliam, Sara (2013). Qatar's Foreign Policy: Building an International Image. *Journal of the American University in Cairo*. Department of Political Science. Cairo.
36. Rabi, Uzi, Mueller, Chelsi (2012). Saudi Arabia, Qatar and the Syrian Uprising. *Tel Aviv Nots*. Moshe Dayan center. Volume 6.10 september 2012.
37. Rafi Sheikh, Salman (2014). *Saudi Arabia and Qatar: The Crisis Rages On, New Eastern Outlook*, Accessible online at <http://journal-neo.org/2014/03/31/deepening-division-inthe-sunni-arab-world/>.
38. Roberts, David (2013). Qatar: Domestic Quietism, Elite adventurism. In Fatima Ayub (ed.), what does the Gulf think about the Arab Awakening? *Gulf*

Analysis (European Council on Foreign Relations), 10 April 2013, Accessible online at: http://www.ecfr.eu/publications/summary/what_does_the_gulf_think_about_the_arab_awakenin_g203, accessed 25/4/2014.

39. Roberts, David B (2014). Qatar, the Ikhwan, and transnational relations in the Gulf, Visions of Gulf Security. *Workshop memos (Project on Middle East Political Science - POMEPS)*, 18 March 2014, Accessible online at <http://pomeps.org/2014/03/18/qatar-the-ikhwan-and-transnational-relations-in-the-gulf/>.

40. Sailer, Matthias and Steven roll (2017). *Three scenarios for the Qatar crisis; Regime change resolution or cold war in the golf*. Stiftung wissenschaft und politik. 2017. Retrieved from: https://www.Swp_berlin.Org/filedemean/contents/products/comments/2017/C25_sil_rll: 1-3.

41. Sazmand, Bahareh and Mehdi Jokar (2016). Regional security Complex, Dynamics and Patterns of Relations between Persian Gulf Countries. Tehran: *Journal of Geopolitics*, Volume 12, Number 2: 151-177.(in Persian)